هو العلیم

ضرورت اجابت دعوت خدا و رسول خدا جهت إحیاء قلوب

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۲۷

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى الله عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين
و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡ﴾.[1]

ابتدائاً به مناسبت حرمت و ارزش این اشهر ثلاثه، مقداری به بعضی از مسائل می‌پردازم و بعد إن‌شاءالله سعی می‌کنم که سؤالات زیادی را که از جلسهٔ قبل مانده بود پاسخ بدهم. فراموش کرده بودم که این سؤالات کجا هست، یک‌مرتبه برحسب اتفاق متوجه شدم و دیدم که سؤالات زیاد است، و اگر خداوند توفیق بدهد در امروز دیگر پاسخ این مطالب داده بشود که در ذهن دوستان، سؤال بی‌پاسخی باقی نمانده باشد.

لزوم استجابت دعوت خدا و رسول

در این آیهٔ شریفه، خداوند به یک مطلب اساسی و بسیار مهم اشاره دارد که وقتی که از جانب پروردگار نداءِ دستگیری و یاری و کمک می‌رسد، دیگر ننشینید و مرتب این‌دست و آن‌دست کنید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾؛ اجابت کنید؛ به‌پا خیزید؛ حرکت کنید؛ پیگیری کنید؛ دست روی دست نگذارید، فرصت می‌گذرد و وقت تمام می‌شود؛ اجابت کنید خدا و پیامبر خدا را وقتی که شما را می‌خوانند و دعوت می‌کنند به آنچه موجب احیاء شما است، شما را زنده می‌کند و از این زندگی مرگ‌بار و خشک و ظلمانی و بدون رنگ و بوی الهی و کدر، بیرون می‌آورد و شما را به سرچشمهٔ حیات می‌رساند.

زندگی چه زندگی؟! زندگی که امروزه ما در میان افراد مشاهده می‌کنیم. صحبت هایی که در میان افراد، متداول است، صحبت از چیست؟ گران شدن است! ارزان شدن است! مسائل لهو و لعب است! بازی‌ها، شرطبندی‌ها، مطالبی که هیچ ارتباطی با انسان ندارد، ارتباطی با زندگی انسان ندارد و صرفاً برای سرگرم کردن ما آفریده شده است. همهٔ اینها برای دور ماندن از خود و برای نپرداختن به خود و نپرداختن به آنچه موجب حیات و رشد و فکر ما است، درست شده است.

تأکید اسلام به ورزش و تغذیهٔ سالم

الآن شما ببینید خب ما در اسلام تأکید به ورزش داریم، تأکید به تندرستی داریم، تأکید به صحت و سلامتی داریم، که حالا بنده راجع به این مقوله بعداً در جلسات عنوان مطالبی را عرض می‌کنم، حالا به‌طور اجمال عرض می‌کنم: راجع به تغذیه، کیفیت تغذیه و اینکه انسان چه نوع غذایی را بخورد [در اسلام این‌همه مطلب داریم.] الآن تمام غذاهایی را که مردم می‌خورند، همهٔ اینها فاسد است، نود درصد، هشتاد درصد موجب مرض است، ولی سابق این مطالب نبود، این مسائل نبود. در نحوهٔ ارتباطات، ارتباطات، ارتباطات صحیح و سالمی بود ولی امروزه می‌بینیم که حتی در میان خود ما، این ارتباطات، ارتباطات ناسالمی است و معاشرت‌ها، معاشرت‌های ناسالم و مخربی است. و همهٔ اینها به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر وسائلی است که پیدا شده است. همین وسائل جدیدی که پیدا شده، اینها موجب ازبین رفتن رشته‌های محبت و پیوندهای وثیق خانوادگی و رحمیت شده است، اینها موجب پرداختن به مسائل خلاف

[1] . سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

شده است! چند درصد این وسائلی که امروزه در اختیار مردم قرار گرفته، در راه خیر و صلاح آنها است؟! چند درصد؟! و چند درصد در مسیر خلاف دارد انجام می‌شود؟! خدا می‌داند!

همین‌طور نسبت به مسائل ورزش، ما در اسلام داریم: «عَلِّموا صِبیانَکم السِّباحَةَ و الرِّمایَةَ»[1] به فرزندانتان شنا بیاموزید، تیراندازی بیاموزید، اسب‌سواری بیاموزید، آنها را با فنون جنگی آشنا کنید.» ورزش و سلامتی را باید داشته باشید، همه باید این را انجام بدهند، همه باید کاری کنند که سلامتی آنها تأمین شود. سلامتی ظاهری تأثیر بسیار مستقیمی در سلامتی روح دارد، یعنی وقتی که انسان می‌خواهد به یاد خدا مشغول باشد، خیلی تفاوت می‌کند در اینکه در او یک نقطهٔ رنجوری و تألم باشد یا اینکه نه، این مسئله نباشد. حالا اینکه در بعضی از اوقات برحسب قضا و قدر الهی، انسان دچار ابتلائاتی می‌شود، آن یک مطلب دیگری است، حالا آن‌هم به صلاح است، ولی اینکه انسان با حالت پکری، سستی و رخوت، سنگینی و ثقل و قبض بخواهد به عبادت بپردازد یا اینکه با حالت نشاط و انبساط به عبادت بپردازد، این دو خیلی تفاوت می‌کند. در کیفیت تأثیر اذکار و خود عبارات و عبادات، این مسئله، مسئلهٔ بسیار مهمی است.

تأثیر مستقیم نشاط و شادابی بر روی اذکار و عبادات

مگر در *روح مجرد* نخواندید که مرحوم والد از قول مرحوم آقای حداد نقل می‌کردند که مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ به افراد توصیه می‌کردند: «وقتی که برای نمازشب بلند می‌شوند همین‌طوری نروند وضو بگیرند، بلکه اول بروند چیزی بخورند، میوه‌ای بخورند، آبی بخورند، آب جوشی بخورند که آنها را از آن حال و هوای سابق بیرون بیاورد، به آنها نشاط بدهد.»[2] اگر در شب غذا خوردند و غذای آنها تحلیل رفته و موجب ضعف آنها شده است، این خوردن، آنها را باز گرداند. عبادت به این نیست که هرچه گرسنه‌تر باشیم بهتر است! هرچه دمق‌تر باشیم بهتر است! هرچه با مرض و ناراحتی و سردرد و دل‌درد و... باشیم نزدیک‌تر است! نه، این مسئله این‌طور نیست. شخصی که می‌خواهد به ذکری بپردازد باید بفهمد چه می‌گوید و چه معانی را قصد می‌کند و تا کجا نفس او کشش دارد برای اینکه به عمق آن مسئله برسد؟ این که با درد مهیا نمی‌شود، این که با رنجوری مهیا نمی‌شود، این که با کسالت که آدم مرتب چرت بزند مهیا نمی‌شود. اینجا است که می‌گویند: باید بلند شد و آبی به دست و صورت زد و چیزی خورد، این بدن به حال نشاط دربیاید تااینکه انسان بتواند به کارهایش بپردازد.

خب ما دستور به ورزش و صحت و سلامتی و... را در اسلام و دین داریم؛ «خیرُ ما تداوَیتُم به المَشی؛[3] بهترین چیزی که می‌شود انسان خود را با آن مداوا کند پیاده‌روی است.» نسبت به پیاده‌روی

---

[1] . ***الكافي***، ج ۶، ص ۴۷، با قدری اختلاف.

[2] . ***روح مجرد***، ص ۷۶:

«و چه‌بسا در این حال یا در دفعه اوّل که بیدار می‌شدند مي‌فرمودند: "سیّد محمّد حسین! چای یا آب گرمی بیاور!" حقیر پایین مي‌رفتم و روی چراغ فتیلهٔ نفتی چای درست مي‌کردم و فوراً می‌آوردم. مي‌فرمودند: "مرحوم آقا (یعنی مرحوم قاضی) خودش این‌طور بود و به ما هم این‌طور دستور داده بود که: در میان شب چون برای نماز شب بر می‌خیزید چیز مختصری تناول کنید؛ مثل چای یا دوغ یا يك خوشه انگور، یا چیز مختصر دیگری که بدن شما از کسالت بیرون آید و نشاط برای عبادت داشته باشید. بنابراین بنده هرچه ایشان میل داشتند، گاه آب جوش و یا چای و یا دوغ و یا خیار برایشان به بام می‌بردم، چون در آن فصل هنوز انگور نرسیده بود".»

[3] . ***بحار الأنوار***، ج ۵۹، ص ۱۲۸.

از پیغمبر و امام صادق و... علیهم‌السلام روایت آمده، خودشان هم پیاده‌روی می‌کردند.[1] و امروزه هم یکی از طرق بسیار مؤثر برای دفع سموم و به حرکت درآوردن متابولیسم و پرداختن به صحت و سلامتی، همین پیاده‌روی است، خب این را قبلاً هم گفتند دیگر. حالا با یک کیفیت خاص و دلنگ و دولونگ و...، اینها دیگر چیزهایی است که اضافه شده است، امّا اصل این قضیهٔ پیاده‌روی، این خودش یک مبنایی است.

اتلاف وقت و سرگرم کردن مردم، هدف از ایجاد ورزش‌های متداول بین‌المللی

حالا شما نگاه کنید ببینید این مطالبی که الآن درآمده است، این برنامه‌ها، این ورزش‌های بین‌المللی، این فوتبال‌ها، اینها دیگر چیست؟! اینها دیگر چه بساطی است؟! تمام اینها برای سرگرم کردن است. در حدّی که یک ورزش باشد، بسیار خوب و پسندیده است اما آمدن و نشستن و وقت تلف کردن و پای این تلویزیون همین‌طور نگاه کردن، اینها صحیح نیست، آخر خدا این وقتی را که به انسان داده، برای چه داده است؟ آیا برای این داده که انسان بنشیند و اینها را نگاه کند؟! یعنی خدا برای این به انسان عمر داده است که این برد و آن باخت و این این‌طور شد یا اینکه نه، وقت برای چیز دیگری است، فرصت برای چیز دیگری است؟ و وقتی که انسان به آن دنیا برود و چشمش باز بشود، آن‌گاه می‌فهمد که این ساعت‌هایی را که خداوند به او داده، همه را تلف کرده است! برای چه؟ برای اینکه این توپ آنجا رفت و این توپ اینجا رفت! همین! این زمین خورد و این بلند شد! برای همین‌ها تلف شد و رفت و بهترین اوقات انسان ازبین می‌رود. همهٔ اینها برای چیست؟ همهٔ اینها برای این‌گونه مسائل است. الآن مردم دارند در این‌گونه مطالب سیر می‌کنند، صبح تا شبشان به این حرف‌ها می‌گذرد و چه‌بسا هم، چه‌بسا هم که بعضی‌ها هم بدشان نیاید که قضایا این‌طوری باشد! همه سرگرم به این‌گونه مطالب و سرگرم به این مسائل باشند و تمام شد، وقت تمام شد، عمر تمام شد. متدینین‌شان هم همین‌طور، متدینین هم همین‌طور!

بنده یک وقت عرض کرده بودم، حالا باز هم تکرار می‌کنم، اشکال ندارد، مجلسی بود که ما در آن مجلس به‌عنوان صلهٔ‌رحم شرکت کرده بودیم، گفتند: «شما که این‌قدر ادعا می‌کنید که چه هستید و فلانید و بهمانید، ما مجلس صلهٔ‌رحم داریم، شما چرا نمی‌یایید؟!» خلاصه بعد از مدت‌ها یک شب ما رفتیم، گفتیم خب ما می‌رویم صلهٔ‌رحم کنیم ببینیم چه می‌شود؟ در آن مجلسی که رفتیم اغلب افرادی که در آنجا بودند معمم بودند و از ائمه جماعات بودند. ما هم تقریباً از اوایل مجلس رفتیم، شبی بود بارانی و بین ایران و بین یکی از همین کشورها مسابقه‌ای بود. از آن وقتی که ما در این مجلس رفتیم، صحبت بین همین آقایان، یعنی بین همین معممین نه بین افراد عادی، صحبت از این مسابقه بود، اینی که عرض می‌کنم این درد، درد عامُّ البَلوی و فراگیر است، این بی‌جهت نیست، خب اینها افراد عادی که نبودند، این‌طرف و آن‌طرف ائمهٔ جماعات بودند و صاحب بعضی از چیزها و... بودند! از آن اول که رفتیم، صحبت این بود که الآن چیست، این دارد چه‌کار می‌کند، آن دارد...! فقط کم مانده بود یک رادیو بردارند بیاورند آنجا بگذارند (آن‌هم لابد از ترس ما این کار را نکردند) که پیچش را باز کنند و مسائل را این‌طوری تعقیب کنند! هر کسی که از در می‌آمد از او می‌پرسیدند: آقا قضیه چه شد؟ مسئله به کجا رسید؟ واقعاً خجالت‌آور است! واقعاً شرم‌آور است! واقعاً حیا می‌خواهد که انسان بیاید در این‌گونه مسائل وارد بشود! خب افراد باید از وجود این‌گونه مجالس بهره ببرند [نه‌اینکه این‌طور وقتشان تلف بشود.] خب افرادی که در آنجا بودند افرادی بودند که اهل اطلاع بودند، فاضل بودند، درس خوانده بودند. حدود یک ساعت به این مسائل گذشت و من دیگر ناراحت شدم و رو کردم به یکی از بستگان و

---

[1]. ***بحار الأنوار***، ج ۵۹، ص ۱۲۷.

گفتم: اگر جلسه بخواهد به این مسائل بگذرد من دیگر مجلس را ترک می‌کنم! او هم به کسی دیگر که بزرگ‌تر بود و فعلاً به رحمت خدا رفته، گفت: «فلانی می‌گوید: اگر صحبت‌ها بخواهد به این نحوه ادامه پیدا کند، مجلس را ترک می‌کند!»

خب ما می‌خندیدیم دیگر، به ریش همه می‌خندیدیم، به آن عمامه‌ای که سرشان گذاشته بودند می‌خندیدیم. آخر آدم هفتاد سال از سنش بگذرد حالا بگوید چه کسی گل زد و...؟! این خجالت دارد! قباحت دارد! پس ما باید مردم را به کجا دعوت کنیم؟! به چه باید دعوت کنیم؟! همین ما هستیم که می‌رویم جلوی راه مردم را می‌بندیم! جلوی مسیر مردم را می‌بندیم! آن کسی که می‌خواهد یک‌خرده فکرش باز بشود، سری بیرون بیاورد که ببیند چه خبر است، یک دانه لحاف می‌کشیم روی سرش و یکی هم در سرش می‌زنیم که بخواب و سرت را بالا نیاور! نباید چیزی بفهمی! نباید اطلاع پیدا بکنی! پس این حرف‌ها را چه کسی باید بزند؟ دو روز به نیمه شعبان مانده و در مجالس یک ساعت از این مزخرفات می‌گویند! بالأخره آن آقا کتابی را برداشت و شروع کرد به خواندن، او الآن دیگر فوت کرده است، آن‌هم از باب اینکه نگویند مجلس بدون این مطالب تمام شد، فقط به‌خاطر همین! این روایت را خواند: «مَن ماتَ و لَم یَعرِف إمامَ زمانِه مات میتَةً جاهِلیّة؛[1] کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، این در مردن جاهلیت از دنیا رفته است!» بعد شروع کرد این روایت را معنا کردن، نه خودش فهمید که چه گفت و نه آنها فهمیدند که چه شنیدند! شخصی از یک طرف یک ایراد گرفت، از این‌طرف هم یک ایراد دیگر و آن شخص هم ماند و گفتند: آقا بفرمایید سفره انداختند، بفرمایید شام بخورید. این‌هم شد صلهٔ‌رحم ما! التفات می‌کنید؟!

احیاء قلوب مردم و بیرون آوردن مردم از جهل، تنها هدف دعوت خدا و رسول

آیهٔ قرآن می‌فرماید: ای احمق‌ها! ای نفهم‌ها! ای کسانی که شصت سال از عمرتان گذشته! ای کسانی که یک عُمر مردم را به اشتباه برخلاف مسیر خدا حرکت می‌دادید، بیایید فکرتان را باز کنید، عقلتان را باز کنید، ببینید چه چیزی شما را احیا می‌کند؟! آخر پایتان لب مرگ است، دارید می‌میرید، آخر این گل زد و او گل خورد چه به‌درد من و شما می‌خورد؟! واقعاً خیلی عجیب است! واقعاً عجیب است! خیلی‌خوب حالا ما بردیم، خب بردیم که بردیم، چه شد؟! یا باختیم چه شد؟! خب آنها هم مثل ما، ما هم مثل آنها، آنها هم بشر هستند، ما هم بشر هستیم، حالا یکی می‌برد می‌خندد و آن یکی می‌بازد ناراحت می‌شود، مگر حتماً بایستی که ما بخندیم؟! مگر حتماً ما باید خندان باشیم؟! مگر آنها آدم نیستند؟! مگر آنها هم مخلوق خدا نیستند؟! آیا فقط ما مخلوق خدا در دنیا هستیم؟ خدا این‌همه مخلوق دارد، مسلمان دارد، شیعه دارد، مسیحی دارد، یهودی دارد، همه مخلوق خدا هستند دیگر.

همهٔ اینها چیست؟ موت است، موت! مرگ است! گرد مرگ است که بر رؤس همهٔ ما پاشیده شده است و ظلمتی است که روزِ ما را به شبِ تار مبدل کرده است و پرده‌ای است که جلوی چشمان ما را برای دیدن حقیقت گرفته است! خدا و رسول می‌خواهند ما را از این جهل بیرون بیاورند، از این قضیه بیرون بیاورند، از این مطلب بیرون بیاورند. کسی که دائماً فکرش در این حرف‌ها است کجا دیگر می‌تواند فکرش به پرواز دربیاید؟ دائماً به فکر این است که فرداشب این می‌خواهد بازی کند، پس‌فردا شب آن می‌خواهد بازی کند، امروز این می‌خواهد گل بزند، فردا آن می‌خواهد توپ بزند، همین، شدیم همین! ما را دارند این‌دست و آن‌دست می‌گردانند و خود متوجه نیستیم!

---

[1]. ***کفایة الأثر***، ص ۲۹۶.

نفوذ شیطان در قلوب همهٔ افراد و گروه‌ها به طرق مختلف

﴿إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ خدا و رسول شما را دعوت می‌کنند برای اینکه شما را احیا کنند، زنده کنند، از افکار عامیانه بیرون بیاورند. هر کسی برای خودش است! خیال نکنید حالا [این قضیه مختص گروه و اشخاص خاصی است، نه،] هر کسی در عالم خودش و هر کسی در حال و هوای خودش و هر کسی در فضای خودش. یکی سرش با بازی و... گرم است، یکی سرش با مسائل دیگر گرم است، یکی سرش با عوض کردن مد و لباس گرم است، یکی سرش با تغییر و تحولات طلا و جواهر گرم است، یکی سرش با این‌طرف و آن‌طرف کردن‌ها گرم است، یکی سرش با پرداختن به تجارت‌هایی که خارج از تکلیف است، گرم است، خلاصه همه به‌نحوی سرشان گرم است! و یکی هم سرش با برقراری مجالس و صحبت کردن و... (که این مربوط به تیپ ماها می‌شود) گرم است. دنیایش همین است که مجلسی باشد و عده‌ای بیایند بَه‌بَه بگویند و بروند، صحبت کنند، دوباره یک مجلس دیگر باشد، اگر یک وقت دید از نظر مردم استقبال نیست شروع کند اعلامیه چسباندن به در و دیوار که فلان مجلس سیدالشهدا، فلان مجلس سخنرانی در فلان جا برقرار است! عزیز من! مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام نیاز به اعلامیه ندارد، نیاز به تبلیغ ندارد. تبلیغ نمی‌خواهد. چسباندن اعلامیه به در و دیوار نمی‌خواهد.

بعضی ها هم سرشان به پرداختن به شخصیت‌ها گرم است. از دنیا می‌رود و مردهٔ او هم چهل کفن پوسانده است ولی هنوز بعد از بیست سال، سی سال، باز مرتب اعلامیه می‌چسبانند که سالگرد علامهٔ فلان! آیةالله فلان و...!

یکی از چیزهایی که خوشبختانه در همین طیف غیر از معممین، از سایرین، وجود دارد این است که اینها این بساط را ندارند که مرتب سالگرد بگیرند، سالگرد بگیرند، سال دوم، سال سوم و...! آقا بس است دیگر! کفن او هم پوسید و استخوان‌هایش هم پودر شد باز مرتب سالگرد علامهٔ فلان! آیةالله فلان! ما هم به همین چیزها سرمان گرم است. ما هم مرگمان در همین جا است، در همین مسائل است، در همین مجالس است. ما هم ظلمت و کدورتمان در همین مطالب است. مرتب مردم را جمع کنیم، مرتب بیایند. آقا مردم را رها کنید! هر کسی خواست بیاید هر کسی نخواست نیاید؛ هر کسی دلش می‌خواهد شرکت می‌کند و هر کسی دلش نمی‌خواهد، شرکت نکند، این چه اصراری است؟ چه ابرامی‌است؟ چه مسئله‌ای است؟! کتاب پخش می‌شود، این کتاب برای چیست؟ برای هدایت و راهنمایی مردم است ولی شما ببینید از همین کتاب، مقاصد دنیوی در همین جا مطرح می‌شود.

خلاصه شیطان در همه جا پا گذاشته است، باید حواسمان جمع باشد. در لباس خریدن‌هایمان باید حواسمان جمع باشد، در مسائل دیگر باید جمع باشد، در معاشرت‌ها باید جمع باشد، در ارتباطاتمان باید حواسمان جمع باشد، در زیارت‌هایمان باید حواسمان جمع باشد، در زیارت‌هایمان! یک وقت زیارتمان زیارتی نباشد که موجب خشنودی شیطان باشد! موجب خشنودی شیطان باشد!

نفوذ شیطان حتی از طریق زیارت

یکی از افرادی که در زمان سابق، خیلی به مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ارادت داشت و خیلی هم گرم بود و به‌حساب خودش داغ بود و سرش را می‌گرفتند و پایش را می‌گرفتند کربلا بود و...، من از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم: «پدر ایشان راضی نبود که ایشان کربلا برود.» خودم شنیدم که می‌فرمودند: «آقای حداد می‌فرمودند: "چرا با وجود عدم رضایت پدرت به اینجا می‌آیی؟ این چه زیارتی است که پدرت ناراضی است"؟!» خب حالا او می‌آید آنجا، به کربلا می‌آید، سینما که نمی‌رود، تئاتر که نمی‌رود، می‌رود زیارت امام حسین و حضرت اباالفضل علیهماالسلام و

بعد هم به زیارت آقای حداد می‌آید، ولی این زیارت‌ها چه فایده‌ای دارد؟! وقتی که پدر ناراضی است، این زیارت‌ها می‌شود کدورت! این زیارت‌ها دیگر بوی رحمان ندارد. ایشان (مرحوم آقای حداد) می‌فرمایند: «برگرد.» حالا خوشبختانه پدرش می‌دانست که مرحوم آقای حداد در یک‌هم‌چنین وضعی هستند، ایشان صریح بودند، رک بودند، چیزی را مخفی نمی‌کردند.

بطلان نماز زن و فرزند در مسجد با وجود عدم رضایت شوهر و پدر

حالا ما می‌بینیم در بعضی از جاها حتی می‌گویند که با وجود مخالفت یا عدم رضایت پدر و مادر یا شوهر بلند شوید بیایید این کار را بکنید! در این مجلس شرکت کنید! حتی اگر شوهرت راضی نیست باید بروی فرض کن که در مسجد نماز بخوانی! می‌گویند دیگر! بعضی جاها می‌گویند دیگر! این چه نمازی است؟! این نماز باطل است و اگر نماز بخوانی باید بعد قضا کنی! اگر برگشتی در منزل باید دوباره نماز را اعاده کنی، چون نمازی که در مسجد خواندی برخلاف رضایت شوهرت بوده است و باطل است.

دخالت نداشتن حضور فیزیکی شخص در مکان مشخص، برای برقراری ارتباط با خدا و اولیای الهی

همه جا شیطان می‌آید پا می‌گذارد! همه جا شیطان می‌آید دست می‌گذارد! خداوند می‌فرماید که اگر تو می‌خواهی به من رجوع کنی، اگر تو می‌خواهی به‌سمت من بیایی، راه دارد، راهش این است که اگر شوهرت راضی بود بسم‌الله، بفرما مسجد، اگر راضی نبود از همان منزل سیمت را به من وصل کن، از خانهٔ خودت به من ارتباطت را برقرار کن. آنجا دیگر شوهر نمی‌تواند بگوید نماز نخوان، نه! اگر هم شوهر بگوید که نماز نخوان، نباید اعتنا کرد و باید نماز را خواند. آنجا دیگر مسئله فرق می‌کند. از همان جا (از همان منزل) ربطت را برقرار کن. مگر نمی‌گویی من همه جا هستم؟ مگر نمی‌گویی؟

مرحوم آقای حداد به او می‌فرمودند: «تو فقط من را در کربلا می‌بینی و این ایراد تو است. من در خود شهر تو و در منزل تو و در کنار تو هستم.» در کنار تو هستم و اثبات هم می‌کردند که در کنار تو هستم، ادعا نبود.

در یکی از همان سفرهایی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ برای عتبات رفته بودند، من در آن موقع سنم خیلی کم بود، شاید دوازده سیزده سالم بود، مشکلی پیش آمده بود که والدهٔ ما به‌واسطهٔ کسالت بعضی از همشیره‌هایمان خیلی در فشار قرار گرفته بود، و او هم خیلی کوچک بود، و مسئله برای والدهٔ ما خیلی سخت بود، مرحوم آقا هم نبودند و خلاصه قضیه خیلی مشکل شده بود و بعد کار به بیمارستان و... کشیده شده بود، والدهٔ ما خودش بعداً برای من تعریف کرد که:

> یک روز من رفتم طبقهٔ بالا، در آن اتاقی که مرحوم آقا در آنجا نماز می‌خواندند، عکس آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم آنجا بود، رو کردم به عکس و گفتم: دیگر تحمل ندارم! دیگر تحمل ندارم!
> همان آن، آقای حداد در کربلا به آقا می‌فرمایند: آقا سید محمدحسین شما باید به طهران برگردی.

خب این یعنی چه؟

معمولاً وقتی که ایشان برای کربلا مشرف می‌شدند، دیگر دو ماه کمتر نبود، دو ماه بود، هفتاد روز بود، در یک مرتبه سفرشان هشتاد روز طول کشید، در آن موقع هم نه تلفنی بود، این حرف‌ها نبود، چیزی نبود، هر ماهی هم یک نامه می‌فرستادند، ما هم که آن زمان تلفن نداشتیم، یکی از افراد، همین آقای حاج محمدعلی خلف‌زاده که در *روح مجرد* هم اسم ایشان آورده شده، خیلی ناراحت می‌شود و اشک در چشمش جمع می‌شود و به آقای حداد التماس می‌کند که آقا! آقا سید محمدحسین فقط یک ماه است که آمده، حالا شما دارید می‌گویید که برگردد؟! ایشان می‌گویند:

من هزار برابر تو آقا سید محمدحسین را دوست دارم ولی باید برگردد!

که مرحوم آقا می‌گوید:

من رفتم برای خروجی اقدام کردم و پس‌فردایش حرکت کردم آمدم به ایران. آمدم و دیدم بَه! چه خبر است! چه اوضاعی است! چه اوضاعی است!

خب این یعنی چه؟ ایشان می‌گوید: من همه جا هستم. شما فقط من را در کربلا داری می‌بینی و این دوبینی است! دوبینت را باید به یک‌بینی تغییر بدهی. آن‌وقت تو پدرت راضی نیست و می‌آیی من را می‌بینی؟! تو من را ندیدی، جسمم را دیدی! آن آقا سید محمدحسین است که من را می‌بیند که وقتی که به او می‌گویم برگرد هیچ حرف نمی‌زند، می‌گوید: چشم و برای خروجی اقدام می‌کند و بعد هم تمام. این مسئله است. این می‌شود چه؟ این می‌شود احیاء. مشکل است، سخت است، یک ماهی آمده، هان، تازه کم‌کم مزهٔ ارتباط و مصاحبت با استاد زیر دندانش می‌آید و همین‌که خلاصه دارد آثار وجد و انبساط پیدا می‌شود، می‌گویند: «برگردید! برگردید!» بعد هم نمی‌گویند که چرا، فقط می‌گویند که شما باید بروید. ﴿إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ این است. می‌گویند: ادامهٔ زیارتت را لغو کن، ادامهٔ مسافرتت را لغو کن، دیدن استاد را نیمه‌تمام بگذار، البته نیمه‌تمام که نیست، این تعبیر اشتباهی است، دیدن استاد را کم کن، ولی باید اجابت کند و وقتی که برمی‌گردد شاید خاصیت این سفر از آن سفرهای دیگر بیشتر باشد.

این قضیه را هم بگویم و بعد به این سؤالات بپردازم، حالا می‌بینم که بَه! در اینجا هم که رفقا و دوستان برای ما پرونده‌ای از این سؤالات تشکیل دادند!

مرحوم پدربزرگ ما، خدا رحمتشان کند، پدر والدهٔ ما، ایشان مسافرت‌هایشان خیلی طول می‌کشید، زیاد مسافرت می‌رفتند، این‌طرف و آن‌طرف زیاد می‌رفتند، به‌طور معمول شش ماه در اینجا (ایران) بودند و شش ماه هم در سفر بودند. اول رجب می‌رفتند و اول محرم می‌آمدند، هر سال همین‌طور بود. در یکی از این سفرها برای ایشان قضیه‌ای اتفاق می‌افتد، مشکلی برای ایشان در راه اتفاق می‌افتد و ماشینشان تصادف می‌کند و اصلاً به‌طور معجزه‌آسایی ایشان و افرادی که در آن ماشین بودند نجات پیدا می‌کنند و خلاصه نمی‌توانند حج را انجام بدهند و مجبور می‌شوند که برگردند. ما به اتفاق مرحوم آقا به دیدنشان رفته بودیم، منزلشان هم در همین میدان امام حسین طهران بود، من وقتی که رفتم و ایشان را زیارت کردم، خب ما که چیزی سرمان نمی‌شد، در آن موقع حدود سیزده چهارده ساله بودم ولی همین‌که من به ایشان نگاه کردم دیدم حال ایشان با سایر سنواتی که برمی‌گشتند فرق کرده است، حال و چهرهٔ ایشان فرق می‌کرد، البته صرف‌نظر از ضعفی که بر ایشان غالب بود، خب بچهٔ سیزده چهارده ساله که چیزی متوجه نمی‌شود، وقتی که بیرون آمدیم، ایشان (مرحوم آقا) رو کردند به ما و آن دو یا سه نفر دیگری که باهم بودیم و فرمودند:

آن فایده و نتیجه‌ای را که ایشان در این سفر گرفت، اگر ده سفر دیگر هم به مکه می‌رفت، این نتیجه را نمی‌گرفت!

گاهی اوقات مسئله این‌طوری است، یعنی این‌طور نیست که فقط انسان برود و همین، خب نه! باید حساب و کتاب داشته باشد.

این ماه (رجب) و ماه آینده (شعبان) و ماه مبارک، ماه استجابت است، یعنی باید بخواهیم، بخواهیم که به آنچه خدا و رسول می‌گویند اجابت کنیم، بخواهیم که حرکت کنیم والاّ روزها می‌گذرد و مانند سایر ایام، فقط نتیجهٔ کمی نصیب او می‌شود، نتیجهٔ کمی را بهره‌مند می‌شود درحالتی‌که می‌تواند بهرهٔ بیشتری ببرد.

خب دیگر با اجازهٔ دوستان صحبت را نیمه‌تمام می‌گذاریم و در حد امکان به این مطالب (سؤالات) می‌پردازیم.

کیفیت پوشش مرد و زن درمقابل محارم و غیر محارم و حرمت نگاه نامحرم به اعضای بدن

جواب: حالا جواب اینها را به‌طورکلی عرض می‌کنم، پوشش تفاوتی نمی‌کند، در مورد پوشش باید دو مسئله مورد توجه قرار بگیرد که دیده شده در این مسئله اشتباه تصور می‌شود؛ مسئلهٔ اول، مسئلهٔ محرم و نامحرمی است که در اینجا پوشش نسبت به نامحرم، چه اینکه به‌واسطهٔ این دیدن، مسئله‌ای در نفس یکی از دو طرف پیدا بشود یا پیدا نشود، دیدن نامحرم، حرام است و مثل یک عمل حرامی است که انجام می‌گیرد و این بین زن و بین مرد تفاوتی نمی‌کند. یعنی دیدن مرد، بدن زن را چه اینکه برای او (مرد) خلجانی در ذهن پیدا بشود، مسئله‌ای پیدا بشود، خطوری و ذهنیتی پیدا بشود، به‌طورکلی حرام است. و وجه و کفین هم که گفتند استثناء است، این استثناء در اینجا نیست، حالا علتش را عرض می‌کنم که چیست و آن وجه و کفین که استثناء است، در کجا است. و همین‌طور دیدن مرد نامحرم، برای زن حرام است، بنابراین آن چیزهایی را که در تلویزیون یا فیلم‌ها یا عکس‌ها نشان می‌دهند که بدن مرد پیدا است، زن حرام است که نگاه کند، چه اینکه برای او (زن) خاطره‌ای بیاید یا نیاید، ذهنیتی بیاید یا نیاید، این یک مسئله.

مسئلهٔ دیگر این است که حرمت رؤیت در صورتی است که به‌واسطهٔ رؤیت، خاطرهٔ غیر صحیح و نامناسبی به‌وجود بیاید، چه در مرد و چه در زن، در این‌صورت حرام است، مثل اینکه فرض کنید که اگر یک شخص هست که این شخص بیمار است، مریض است، مریض نفسی است، مریض نفسانی است یا اینکه در وضعیت و موقعیتی است که موقعیت او اقتضا می‌کند که از این‌گونه مسائل به دور باشد، گرچه محرم هم باشد، در این‌صورت این زن باید خود را از دیدگان آن شخص محفوظ نگه دارد، امثال برادر، پدرشوهر و یا حتی پسر خود، تفاوت نمی‌کند، عرض کردم که اگر در موقعیتی باشد که برای او (برادر و...) مناسب نباشد، در این‌صورت باز به‌عنوان ثانوی که مقدمهٔ برای حرام است و وقوع در ریبه و شبهه است، این زن باید خودش را از دید او حفظ کند. همین‌طور مرد هم نسبت به زن همین‌طور است، برادر نسبت به خواهر، داماد نسبت به مادرزن، دایی نسبت به خواهرزاده، و عمو نسبت به برادرزاده، و آن کسانی که از اطرافیان و محارم هستند در صورتی که این مسئله باشد، یعنی احتمال وجود خطور حرام و ذهنیت نامناسب در اینجا برود، اینجا انسان باید خودش را بپوشاند تا حدی که این احتمال نرود. حالا اگر فرض کنید که جلوی خواهرزاده یا برادرزاده یا... با یک آستینی باشد که تا اینجا باشد (آستین کوتاه باشد) این عیب ندارد. این اصلاً در عرف خیلی مورد توجه نیست، اما اگر بخواهد بیش از این مقدار باشد، آن نسبت به خود افراد تفاوت می‌کند، فرض کنید که شخصی است که اصلاً در این مسائل نیست، در این چیزها نیست، در این‌صورت، آن حرمت را ندارد، آن حرمت مورد اول که احتمال وجود ریبه و ذهنیت و خطور نامناسب و شیطانی است، اگر این‌طور نباشد این اشکال ندارد والاّ باید به آن حدی که مورد نظر است خودش را بپوشاند.

انحصار استثناء وجه و کفین به مواقع و اماکن خاص نه به‌طور مطلق

و اما اینکه گفتند وجه و کفین استثناء است، بدانید این در جایی است که احتمال برخورد زن و مرد، موجب به‌وجود آمدن ذهنیت نشود، والاّ در تمام این موارد، در تمام این مجالس، در تمام این ادارات، در تمام این ارتباطات که این برخورد و دیدنِ چهره، موجب وجود خاطره و وجود ذهنیت و وجود تصویر در ذهن می‌شود، تمام اینها حرام است و حتی زن نباید صورت خود را به نامحرم نشان بدهد. آنجایی که زن می‌تواند صورت خود را باز نگه دارد، در صورتی است که احتمال برخورد و

به‌وجود آمدن خاطره و ذهنیت نباشد، مثلاً زن در خیابان حرکت می‌کند و کسی هم نگاهش نمی‌کند، خب در این‌صورت نیاز نیست به اینکه زن حتماً وجه و کفین خود را بپوشاند. ولی اگر فرض کنید که در یک جا احتمال می‌دهد، همان‌طوری‌که الآن ما داریم در جامعه به چشم خود می‌بینیم، در همین شهر مقدس، در همین شهر مذهبی، مردم و افراد را داریم مشاهده می‌کنیم، با وجود اینکه زن‌هایی که در خیابان دارند راه می‌روند، این زن‌ها که برهنه نیستند که این مردها دنبالشان می‌افتند، فقط صورت را می‌بینند دیگر، یعنی همین صورت موجب می‌شود که خدای‌ناکرده منجر به عمل خلاف بشود یا حداقل ذهنیتی پیدا بشود، در اینجا زن باید صورت خود را بپوشاند. بنابراین اینکه می‌گویند وجه و کفین مستثنا است، این‌طور خیال نکنید که به‌طورکلی و به‌طور عمومی است، نه‌خیر! این در جایی است که انسان احتمال وقوع در فتنه و وقوع در ریبه و وقوع در ذهنیاتِ ناصحیح و نامناسب را ندهد، فرض کنید که شب است و کسی هم در خیابان نیست، حالا هر کسی به‌دنبال کار خودش است، سرش به وسایلی گرم است که گرفته است، خب در اینجا اشکال ندارد و وجه و کفین استثنا است. یا اینکه فرض کنید که می‌خواهد برود در یک مغازه تماشا کند و مردی هم او را نمی‌بیند، خب برود تماشا کند، یا مرد سرش به کار خودش است و دارد به مشتری می‌پردازد، آنجا اشکال ندارد، یا در جایی است، یک فضایی است، شخصی است که سخنران است و سخنران هم در همان حال و هوای خودش است و نگاه نمی‌کند. ولکن بنده خودم در این‌گونه مسائل دیدم که سخنران مستقیماً متوجه خود صورت‌های افراد است، این قسم بازگذاشتنِ صورت، حرام است و گناهش هم، هم متوجه زن است و هم متوجه آن شخصی که دارد نگاه می‌کند.

بنابراین دو مطلب باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد:

مطلب اول اینکه نگاه کردن به نامحرم، چه زن به مرد نگاه کند و چه مرد به زن نگاه کند، در هر دو صورت به هر کیفیتی حرام است، البته نه صورت مرد، صورت مرد اشکال ندارد ولکن بقیهٔ اعضا مرد در صورت برهنه بودن، حرام است. و همهٔ این عکس‌هایی که می‌بینید، همهٔ این فیلم‌هایی که می‌بینید که مرد در اینها برهنه است، زن حرام است که نگاه کند. هم حرام است برای آن کسی که این فیلم و عکس را می‌گیرد و بعد به مردم نشان می‌دهد و هم حرام است برای آن زنی که در منزل است و دارد اینها را تماشا می‌کند. این یک.

البته از این مسئله، یعنی همان مورد دوم، استثناء شده است آن خانم‌هایی که سنشان از نظر کهولت و همین‌طور موقعیت خاصی که دارند، به حدی رسیده است که دیگر رغبتی به آنها مشاهده نمی‌شود، همان‌طوری‌که در آیه هست که ﴿لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾[1]؛ امید به ازدواج نیست، آن خانم‌ها و مخدراتی که در یک‌همچنین وضعیتی هستند، اینجا را شرع استثنا کرده که حتی دیدن موی آنها هم اشکال ندارد، یعنی همان‌طوری که دیدن صورت آنها بلامانع است، دیدن مو هم اشکال ندارد، یعنی یک امر طبیعی است که این‌قدر سن بالا است که اصلاً نمی‌تواند فرض کنید که از جایش بلند شود و مریض است و پیر است و افتاده است و اصلاً خب به‌طورکلی توقع برای ورود این‌گونه مسائل در اینجا نیست، در اینجا هم که به «قواعد» از آنها تعبیر می‌شود ﴿وَٱلْقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَٰتٍۭ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ آن روسری خودشان را بیندازند، این در این‌صورت اشکال ندارد گرچه در این‌گونه موارد هم بهتر این است که رعایت عفاف در اینجا انجام بشود. پس این مورد اول. این مورد اول در مورد نامحرم است.

روی این جهت اینکه می‌گویند مرد برهنه بودنش اشکال ندارد، نه‌خیر! این‌طور نیست، برهنه

---

[1] . سوره نور (۲۴) آیه ۶۰.

بودن در جایی که احتمال خلاف نیست ولی اگر در جایی است که فرض کنید مردها برای شنا می‌روند و زن نگاه می‌کند، این حرام است، هم برای مرد حرام است که در جلوی زن برود به‌نحو عریان و هم برای زن که دارد نگاه می‌کند، در هر دو صورت حرام است، این نامحرم است.

لزوم عدم شرکت پسر بچه‌های سه سال به بالا در مراسم عروسی زنانه

و اما در مورد آنهایی که محرم هستند، اگر احتمال وجود خلاف و ذهنیت خلاف و احتمال فتنه وجود دارد، حتی در مورد تصویر، [در اینجا هم باید پوشش یک پوشش مناسبی باشد که منجر به مسائل خلاف نشود.] این مسئله را هم ملاحظه کنید که این مسئلهٔ بسیار مهمی است، مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در زمان حیاتشان می‌فرمودند:

پسربچه‌های از سه سال بیشتر را در مجالس عروسی و... نبرید!

خب پسربچهٔ سه ساله که چیزی نمی‌فهمد ولی عکسبردای که می‌تواند بکند، خب یک پسربچهٔ سه ساله وقتی که در یک مجلسِ با آن وضع کذایی برده می‌شود، پنج سال بعد چه فکری می‌کند؟ خب آن موقع ممکن است که انسان او را خیلی مورد توجه قرار ندهد، اینجا است که انسان باید مراقبت کند و الآن بنده عرض می‌کنم که حتی زیر سه سال هم همین‌طور است، اگر شما ملاحظه کنید که حتی بچهٔ دو سال ونیم شما، خاطرات را به یاد می‌آورد، نمی‌توانید او را آزادانه به هر جا ببرید، باید مراعات او را در همان سنِ آن موقع در نظر نگیرید بلکه باید آیندهٔ او را در نظر بگیرید و اینکه شش سال بعد، پنج سال بعد، چهار سال بعد، او همهٔ اینها را مرور می‌کند و چه‌بسا با این تصویرها به سر می‌برد و آنها را در ذهن خود دارد، خب اینها صحیح نیست، جلوی اینها باید گرفته شود. آن چیزها و حالاتی که بعد در سنین بالاتر برای افراد پیدا می‌شود، معلولِ بسیاری از حوادث و قضایایی است که در دوران کودکی برای آنها پیدا شده و پدر و مادر بدون توجه به مطالب، این‌طرف و آن‌طرف رفتند یا اینکه حتی در خود منزل به‌واسطهٔ صغر سن توجهی ندارند، درحالتی‌که او قشنگ دارد مرتب عکس برمی‌دارد، مرتب دارد در ذهن خودش اینها را تصویربرداری می‌کند و اتفاقاً عکسبرداری و تصویرِ در صغر سن، بسیار باثبات‌تر و پابرجاتر از تصویرهایی است که درسنین بالاتر است.

لزوم پوشش مناسب زن و مرد در برابر محارم با وجود احتمال خطورات

روی این جهت، چه نسبت به برادر، برادرزاده، خواهر، خواهرزاده، حتی مادرزن، اگر احساس کنید که خطوراتی به‌وجود می‌آید باید این مسئلهٔ پوششِ مناسب مراعات شود. حتی بنده اطلاع دارم که در بعضی از موارد مشکلات از همین جا پیدا شده است! حتی بین داماد و مادرزن، با عدم توجه به این مسائل، مشکلاتی پیدا شده است! خب اینکه می‌گویند حلال است و محرمیت است، باید جایش را بدانیم که در کجا و در چه موقعی است! یک دارو را که برای همهٔ بیماری‌ها تجویز نمی‌کنند و برای همهٔ اوقات هم تجویز نمی‌کنند. جا دارد، مقدار دارد، اضافهٔ بر آن مقدار، کمتر از آن مقدار، مسئله ایجاد می‌کند. خب اینها برای چیست؟ برای عدم توجه است.

بنابراین نسبت به محرم باید به همان مقداری اکتفا کرد که آن جنبهٔ عادی و ظاهری مسئله است، دست‌ها باید پوشیده باشد حالا مو پوشیده نباشد اشکال ندارد، خب بالأخره محرم است دیگر، اما خارج از این که کم‌کم مسائل به مواضعی برسد که از آن مواضع، به مواضع زینت تعبیر آورده می‌شود، مانند دست‌ها و همین‌طور سایر نقاط بدن، اینها این‌طور نیست که محرمیت در آنها سریان داشته باشد و جواز در آنجا راه پیدا کند، نه! آنها در آن جایز نیست.

و اما نسبت به آنچه در اینجا برای لباس ذکر شده است، پوشیدن شلوارِ تنها که در آنجا مشابهت با مرد پیدا می‌شود، این‌هم اشکال دارد مگر اینکه یک لباس بلندتری روی پا بیاید و از آن حال و هوا

آن را خارج کند یا اینکه اگر شلوار تنها هست، از آن شلوارهایی باشد که آن‌قدر گشاد است که آن موقعیت و خصوصیات و حجم زن در آنجا پیدا نباشد، آن‌هم اشکال ندارد.

عدم فرق در حرمت نظرِ مرد و زن نامحرم به همدیگر در دو صورت مسلمان بودن و غیر مسلمان بودن

جواب: باز همین مطلب در آنجا هم هست. فرض کنید که می‌گویند غیر مسلمان ارزشی ندارد! نه، این‌طور نیست، خیلی هم ارزش دارد، پدر آدم را درمی‌آورد! ارزشش همین است. ارزشش همین است که نگاه کردن زن به چهره و بدن و اندام مرد غیر مسلمان، این موجب می‌شود که خاطرات شیطانی در نفس او نفوذ کند. ببینید اصلاً ما همه چیز را داریم به ظاهر قیاس می‌کنیم! یکی از مسائلی که بنده نسبت به آن خیلی حساسیت دارم این است که ما باید قدری بیشتر به فکر راه و رسمِ تعریف شدهٔ از شرع نسبت به مردم باشیم و باید بیشتر ملاحظهٔ این جهات را بکنیم. در رساله‌های عملیهٔ ما، مسائل فقط از دیدگاه ظاهر بررسی می‌شود، باید بیشتر به این مسائل بپردازند.

لزوم انجام حلق توسط حاج برای مترتب شدن آثار حج بر او

حالا من یک مثال برای شما عرض می‌کنم:

تراشیدنِ سر در حجِ غیر واجب مانند حج مستحبی و حج‌های مکرر، مستحب است، آن الزام و وجوبی را که در حج اول هست، ندارد. اما ما در روایات این‌همه تأکید نسبت به حلق داریم که حتی در بعضی از آنها شبههٔ وجوب می‌رود یعنی تأکید این‌قدر زیاد است، حالا چرا ما نباید این را برای مردم بیان کنیم؟! چرا ما نباید به مردم بگوییم که گرچه تراشیدنِ سر در حج مکرر و حج غیر واجب، حج مستحبی، الزامی نیست ولکن تالی‌تلو وجوب است؟! یعنی مانند وجوب است، یعنی پهلو می‌زند به وجوب، به‌نحوی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

> کسی که حج انجام بدهد، چه مستحب، چه واجب، فرق نمی‌کند و سرش را نتراشد، آثار حج در او مشهود نخواهد شد!

خب چرا ما نباید این را به مردم بگوییم؟! خب حالا یکی عمل می‌کند، یکی عمل نمی‌کند. حتی در مورد حج واجب بنده خودم در بعضی از این سفرهایی که مشرف می‌شدم، می‌دیدم که خب بعضی از اینها سفر اولشان بود ولی موی سرشان را نمی‌تراشیدند! از مخدره خجالت می‌کشیدند! خانم‌ها نمی‌گذاشتند! آن یکی صدا می‌زند: علی آقا اگر کله‌ات را بتراشی پدرت را درمی‌آورم! آن یکی می‌گفت: محمود آقا فلانت می‌کنم! آن یکی می‌گفت:...! یا آن یکی می‌آمد پیش ما و می‌گفت: آقا راهی هست که ما حلق نکنیم؟ نه‌خیر! راهی نیست. آیا این‌طرف و آن‌طرف، هیچ‌کدام از آقایان نمی‌گویند که حلق واجب نیست؟ می‌گفتم: برو دنبال کارت! آیا شما کسی را سراغ ندارید؟ نه‌خیر! بنده کسی را سراغ ندارم. واجب است که بتراشی، اگر نتراشی باید بروی طهران مویت را بتراشی و بفرستی اینجا. و این هرچه بالا و پایین می‌کرد، می‌گفتم: راه ندارد. آخرش می‌رفت سراغ یکی دیگر، نه! فلان آقا اجازه می‌دهند که حلق نکنید و به جایش تقصیر کنید! در تمام عمرش اصلاً نه تقلید سرش می‌شود و نه اجتهاد سرش می‌شود و نه تکلیف سرش می‌شود، اما همین‌که به اینجا می‌رسد، یک‌دفعه نَه‌نَه! پس من به آن آقا مراجعه می‌کنم! به آن آقایی که می‌گوید مستحب است، مراجعه می‌کنم! التفات کردید؟! ﴿إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ وقتی که می‌خواهند شما را احیا کنند، درنروید.

خب بیچاره! تو این‌همه پول خرج کردی بلند شدی رفتی در آنجا که چه کار کنی؟ حج انجام

بدهی؟ خب این‌حجت که قبول نیست. دوباره باید بروی چون سرت را نتراشیدی. چرا ما به مردم آنچه را از زبان ائمه علیهم‌السلام هست نگوییم؟! چرا؟! چرا ما آن‌طوری‌که باید و شاید مطلب را ابلاغ نکنیم و اعلام نکنیم؟! هر کسی که می‌خواهد، گوش بدهد و هر کسی هم که نمی‌خواهد، گوش ندهد. هر کسی نمی‌خواهد گوش ندهد! مگر پیغمبر این حرف‌هایی را که زد، همه گوش دادند؟ مگر ما خونمان قرمزتر از پیغمبر است؟ آیا رنگین‌تر است؟ آیا از او بالاتر هستیم؟ نعوذبالله! هان؟ پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم جلوی سی هزار نفر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به خلافت نصب کرد،[1] چند نفر گوش دادند؟ این یابوها! چندتا؟ سه‌تا یا چهارتا، سه‌تا چهارتا! یعنی از سی هزار نفری که پیغمبر آمد برایشان شق القمر کرد؛ ماه را دو نصف کرد؛[2] درخت را به شهادتین واداشت؛[3] حیوانات را به شهادت واداشت،[4] هر معجزه‌ای که هر روز اتفاق افتاد، تمام اینها را دیدند، بیست وسه سال بودند، اما بعد از بیست وسه سال چهارتا فقط حرف پیغمبر را گوش دادند! خیلی‌خوب! او که پیغمبرش بود حالا ما چرا ابا کنیم؟! حرف را می‌زنیم هر کسی خواست گوش می‌دهد و هر کسی هم که نخواست به‌درَک! این حرف‌ها را ندارد. آقا باید این کار را انجام داد.

مرد نامحرم، نامحرم است، اینکه می‌گویند ارزش ندارد، یعنی آن احترام را ندارد، احترام با نامحرمی دوتا است، احترامی که برای مرد مسلمان و زن مسلمان است، آن احترام، برای غیر مسلمان نیست، البته نه‌اینکه انسان سر آنها را ببرد! نه! حساب و کتاب دارد، هر چیزی حساب دارد، آنها هم انسان هستند، آنها هم بشر هستند و آنها هم ارتباط دارند، هر چیزی جای خودش را دارد. ولی صحبت ارزش است، ارزش موحد از غیر موحد بیشتر است، ارزش مؤمن در پیشگاه خدا، از غیر مؤمن بیشتر است، اما نه‌اینکه باید در سر بقیه زد! باید رعایت آنها را هم کرد. این مؤمن هم اول مشرک بود و بعد شد مؤمن. اگر پیغمبر می‌خواست مثل ما با مشرکین عمل کند، یک نفر مسلمان نمی‌شد! پیغمبر پیغمبرانه عمل کرد که اسلام همه جا را گرفت! التفات کردید؟! پس اینکه می‌گویند ارزش ندارد، نه‌اینکه زن بلند شود برود تمام اندام یک مرد غیر مسلمان را نگاه کند! نه، این حرام است. نامحرم نامحرم است و حرام است و همین‌طور نسبت به زن.

بنابراین دیدن غیر مسلمان در صورتی که احتمال ایجاد خاطره و تصویر در نفس کند، چه زن، مرد غیر مسلمان را ببیند، از همین مردهایی که بازی می‌کنند و...، و چه مرد، زن غیر مسلمان را ببیند، از همین‌زن‌هایی که بازی می‌کنند و...، حالا هر کسی که می‌خواهد باشد، در هر دو صورت می‌شود حرام.

بله! اگر خاطره‌ای به‌وجود نیاید که می‌آید و هر کسی که بگوید نمی‌آید دروغ می‌گوید، هر کسی که بگوید دروغ می‌گوید! ولی این مطالب را در غیر از اینجا نمی‌شنوید، می‌گویند: اشکال ندارد! اشکال ندارد! آن کسی که می‌گوید اشکال ندارد، یک سانتِ مسئله را دارد می‌بیند نه ارتقاء نفس را به‌سمت باری تعالی، او را نمی‌بیند، اگر می‌دید و می‌فهمید (حتی خودش با هفتاد سال سنش) که یک چهرهٔ زن بازیگر را دیدن، در نمازشب او و نماز او تأثیر می‌گذارد، این مطلب را نمی‌گفت. ما در ابلاغ مطالبمان به افراد باید به کدام افق و به کدام سطح نگاه کنیم؟ آیا به همین مقدار؟! آیا به همین‌که الآن مردم دارند انجام می‌دهند که از صبح که بلند می‌شوند این پیچ تلویزیون و رادیو را باز می‌کنند تا ساعت سه بعد

---

[1]. ***الأصول الستة عشر***، ص ۱۱۸.

[2]. ***البداية و النهاية***، ج ۶، ص ۷۴ ـ ۸۰؛ ***الخرائج و الجرائح***، ج ۱، ص ۳۱.

[3]. ***الكافي***، ج ۱، ص ۴۴۲ با قدری اختلاف:

«... وَ كانَ لا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَ لا بِشَجَرٍ إلّا سَجَدَ لَه.»

[4]. ***الخرائج و الجرائح***، ج ۱، ص ۴۷.

از نیمه‌شب که فوتبال می‌بینند و فلان می‌کنند و بعد می‌خوابند؟! آیا این است؟ یعنی آیا این مردم، معیار برای صحبت و اعلان و تکلیف ما هستند یا نه آن فردی که می‌خواهد به‌واسطهٔ گذران ساعاتش در روز، برای خود تغییر ایجاد کند؟ ما باید در چه افقی صحبت کنیم؟ ما باید در آن افق مطالب را بگوییم، هر کسی نمی‌خواهد گوش نمی‌دهد، او به اینجا اکتفا می‌کند، خب بکند، الزامی نیست. نه‌اینکه از اول بیاییم این را بگوییم که نگاه کردن به مرد اجنبیِ غیر مسلمانِ سر تا پا لخت، اشکال ندارد! بروید نگاه کنید! یک فیلم بگذارید تا آخر نگاه کنید! اشکال ندارد دیگر! اینها ارزش ندارند! از آن‌طرف مرد هم بیاید نگاه کند و بعد هم خدا می‌داند چه خواهد شد؟ خب این‌طور که نیست! ما بشر هستیم، ما نفس داریم، ما ذهنیت داریم، ما چه داریم، نمی‌توانیم همین‌طوری فرض کنید که دین مردم را به بازی بگیریم! تمام اینها اشکال دارد و تمام اینها حرام است.

جواب: طبق آن توضیحی که بنده دادم این مسئله هم پیدا خواهد شد. یک وقت که زن فقط به صورت مرد نگاه می‌کند و خب آن مرد هم بازی می‌کند و مسئله‌ای نیست، خب این اشکال ندارد، آن‌هم تازه اگر ببیند که نگاه کردن به همین مرد غیر مسلمان، حتی صورت او، ممکن است برای او خاطره‌ای ایجاد کند، [این اشکال دارد.] این خاطره‌ها در زندگی تأثیرگذار خواهد بود، بالأخره همه که یک جور نیستند، من نمی‌توانم مطلب را بیش از این باز کنم، هر زندگی خصوصیات خودش را دارد و هر زندگی شرایط خودش را دارد و همه که یک جور نیستند و همه که یک قسم نیستند.

تکالیف شرع در راستای حرکت انسان و در راستای تصفیه و تزکیه و تربیت نفس است

حالا این ترجمه و توضیحی را که بنده نسبت به وصیت‌نامهٔ امیرالمومنین به امام حسن علیهماالسلام دارم می‌نویسم و إن‌شاءالله که منتشر و پخش بشود و دوستان ببینند و بدانند که حضرت چه معجزه‌ای در این وصیت‌نامه ارائه دادند![1] چرا امیرالمؤمنین در اینجا به امام حسن می‌فرمایند: «**اگر می‌توانی که فقط نگاه زنت را منحصر در خودت کنی، این کار را انجام بده!**»[2] اگر می‌توانی، یعنی نشدنی است، یعنی تا جایی که می‌توانی! این برای چیست؟ این به‌خاطر این است که جلوی اینها گرفته بشود دیگر، به‌خاطر اینکه آقا نیاید به من بگوید: حضرت آقا بیا به دادم برس! بدبخت شدم، بیچاره شدم، فلان شدم، بعد از سه‌تا بچه و سن پنجاه وچند سالگی چه دارد می‌شود! این به‌خاطر این است. این دستوراتی را که در شرع دادند، اینها به‌خاطر افراد لاابالی که نیست، آنها که لاابالی هستند، بگویی یا نگویی، آنها کار خودشان را می‌کنند. این برای من و شمای مسلمان و نمازخوان و اهل دعا است، به ما این دستورات را دادند. خب چه کسی عمل می‌کند؟! چه کسی ترتیب اثر می‌دهد؟! نتیجه‌اش این است که بلند می‌شویم نماز می‌خوانیم ولی حال نداریم، کسل هستیم! این کسالت از کجا آمده؟ این بی‌رغبتی از کجا آمده؟

بله! اگر تکلیف ما فقط همین باشد که دوتا الاکلنگ بکنیم و دیگر مسئله‌ای بر ذمه نباشد، خب این اشکال ندارد، این مطالب هم خیلی مهم نیست. ولی اگر نه! قرار بر این باشد که بخواهیم حرکت کنیم، بخواهیم در خودمان تغییر ایجاد کنیم، بخواهیم روز بعد را بهتر از روز قبل بکنیم، باید بیشتر دقت کنیم. مگر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نفرمودند: «**کسی که دو روز او مساوی باشد، آن شخص بیچاره و بدبخت است**؟ دو روز او یعنی امروز که روز پنجشنبه است مثل روز چهارشنبه‌اش باشد،

---

[1] . منظور ایشان کتاب شریف ***حیات جاوید*** می‌باشد.

[2] . ***نهج البلاغة***، صبحي صالح، ص ۴۰۵:

«... وَ إنِ استَطَعتَ أَلّا يَعرِفنَ غَيرَكَ فافعَل ... .»

خب این مساوی بودن از کجا پیدا می‌شود؟ از اینکه این کارها را روزمره تکرار کنیم و همین‌طور جلو برویم. بعد هم ملعون کیست؟ **آن کسی است که روز بعدش بدتر از روز قبلش باشد!**»[1]

بنابراین توجه داشته باشیم که تکالیف شرعی ما در چه افقی قرار دارد؟ تمام این تکالیف در راستای حرکت انسان است و در راستای تصفیه و تزکیه و تربیت نفس است. در این راستا این تکالیف جایگاه خودش را پیدا می‌کند، اما اگر نه! در آن راستا نباشد، همین نماز را بخوان و برو و روزه را بگیر و همین چندتا مسائلی که هست، افطار نکن و فلان نکن و بعد سیگار هم بکشیم و دودش را هم هوا بکنیم چون حتی بعضی‌ها سیگار کشیدن را اشکال نمی‌دانند و می‌گویند حلال است! و یک روزه هم بگیریم و هرچه هم از دهانمان درآمد بگوییم چون روزه که باطل نمی‌شود! غیبت که بکنیم، تهمت که بزنیم، نمامی که بکنیم، این کارها را هم انجام بدهیم و فقط همین چیزی نخوریم! سیگار هم بکشیم، عیبی ندارد! قلیان بکشیم! از این کشیدنی‌ها! خب اگر قرار بر این باشد نه، آن دیگر از فضای ما خارج است.

توضیحی راجع به روایت شناخت امیرالمؤمنین بالنورانیة

جواب: خب حداقل این سؤالی است که یک‌خرده از این فضا دربیاییم، معرفت به نورانیت یعنی معرفت ولایت نه معرفت جسم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو شناسنامه دارند:

یک شناسنامهٔ حضرت این است که فرزند ابوطالب است و مادر حضرت، فاطمهٔ بنت اسد است و پسرعموی پیغمبر است و شوهر حضرت زهرا و پدر امام حسن علیهم‌السلام است، این یکی. خب این را همه می‌دانند، همه اطلاع داریم و همه خبر داریم.

حضرت یک شناسنامهٔ دیگر دارد و آن شناسنامه، همانی است که وقتی کسی او را فهمید، دیگر بعد از پیغمبر سراغ بقیه نمی‌رود، آن یک شناسنامهٔ دیگر است. یعنی امیرالمومنین را به چه شناختند؟ امیرالمؤمنین را واسطهٔ فیض الهی و ولیّ تمام عالم وجود و مدیر و مدبّر تمام خلایق و ممکنات و مجرای فیض الهی و آن طناب بین پروردگار و بین همهٔ مخلوقین و واسطهٔ وجودِ همهٔ عالم، شناختند. شناخت امیرالمؤمنین این است.

امام زمان علیه‌السلام را هم باید این‌طوری شناخت. این امام زمان ما، امام زمانِ شناسنامهٔ اولی است، پدر حضرت کیست؟ حضرت امام حسن عسگری، مادرش هم حضرت نرجس خاتون علیهماالسلام است و برادر هم که ندارند، امام زمان برادر ندارند و همین‌طور تک فرزند امام حسن عسگری بودند، در فلان سال به دنیا آمدند و بعد از پنج سالگی هم پدر بزرگوارشان به شهادت رسیدند و امامت به آن حضرت منتقل شد و ۷۵ سال هم غیبت صغری طول کشید و بعد الآن ما در غیبت کبری هستیم، این می‌شود شناسنامهٔ اول. این شناخت اول امام زمان در این حد، این هیچ فایده‌ای ندارد، این شناسنامه، یک شاهی ارزش ندارد.

شناسنامهٔ دیگری که برای حضرت است، شناسنامهٔ دوم است. آن شناسنامه این است که بدون ارادهٔ حضرت، تمام عالمِ وجود، عدم است! این شناسنامهٔ دوم است. نفْس حضرت، مجرای فیض الهی است نسبت به جبرائیل تا تمام ذراتی که دارید می‌بینید، تمام آسمان‌ها، تمام زمین‌ها، تمام خلایقی که الآن هستند، همهٔ آنها وجودشان به وجودِ نفس امام زمان علیه‌السلام است. [این یک مطلب.]

[مطلب دوم اینکه:] براساس این ارتباط علّی و تکوینی و احاطهٔ علّی و ولایی، امام زمان از

---

[1] . ***مجموعة ورام***، ج ۲، ص ۲۹؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸۷؛ ***روضة الواعظین***، ج ۲، ص ۴۴۴، با قدری اختلاف در مصادر.

خود ما به ما نزدیک‌تر است! یعنی چه؟ یعنی من که الآن دارم صحبت می‌کنم، خب این مطالب را الآن در ذهنم می‌آورم که می‌گویم دیگر، اگر فکر و عقل و ذهنی داشته باشیم، اول این مطالب را در ذهن می‌آوریم و بعد این مطالب را برای دوستان بیان می‌کنیم، امام زمان علیه‌السلام قبل از اینکه من این مطالب را به ذهن بیاورم، او این مطالب را می‌داند! یعنی همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم او قبلاً می‌داند، نه‌تنها می‌داند، بلکه بالاتر از اینکه می‌داند، تمام این مطالبی را که من در این مدت خدمت شما عرض کردم و تا چند دقیقهٔ دیگر هم که در خدمت شما هستم، تمام این مطالب در نفس امام زمان موجود است! فکری که شما دارید می‌کنید و به صحبت‌های من گوش می‌دهید، این فکر شما، این گوش دادن شما، این پلک به هم زدن شما، این توجه شما، تمام اینها در نفس امام زمان موجود است. این امام، امام زمان ما است. این می‌شود شناخت امام زمان علیه‌السلام به نورانیت.

حالا ما نمی‌گوییم که اینها را حس کنیم، همین قدر که تعقل کنیم، یک تصویر اجمالی در ذهن بیاوریم، حالا کسی که امام زمان را این‌طوری می‌شناسد، آیا آن‌وقت دیگر اوضاع او فرق نمی‌کند؟ دیگر حالات او فرق نمی‌کند؟ صحبت‌های او دیگر فرق نمی‌کند؟ آیا دیگر هر چیزی را می‌تواند بگوید؟ هر کاری را دیگر می‌تواند بکند؟

اما شناسنامهٔ اول نه، از آن‌طرف می‌روی در هیئت سینه می‌زنی و از آن‌طرف می‌روی هر کاری که دلت می‌خواهد می‌کنی! این برای شناسنامهٔ اول است. این شناسنامهٔ دوم فرق می‌کند. و شناخت امیرالمؤمنین به نورانیت به این معنا است.

عدم اشکال در دیده‌بوسی زن با مردان محارم خود

جواب: نه! چه اشکال دارد؟ این حرف‌ها چیست؟ اگر از راه نزدیک هم بیایند اشکال ندارد که با آنها دیده‌بوسی کنید، حالا راه دور هم لازم نیست. همهٔ این حرف‌ها خلاف است.

لزوم محدود کردن روابط بین زن و مرد نامحرم در مهمانی‌های خانوادگی

جواب: خب ناراحت بشوند.

خب لازم نیست که انسان فرض کنید که بیاید و خودش را درمقابل آنها قرار بدهد. ولیکن سلام کردن و این حرف‌ها، یک وقت قشنگ سلام می‌کنید و بَه‌بَه! سلام علیکم! خوش آمدید و خوش آمد مرا ز آمدنت! به این کیفیت سلام می‌کنید، خب بله، این اشکال دارد! اما نه، یک وقت سلام می‌کنید و می‌روید، یک سلام می‌کنید که حالا دیگر آنها هم ناراحت نشوند. اگر می‌بینید که اگر شما سلام نکنید آسمان به زمین می‌آید و همه چیز از هم می‌پاشد و انگار همهٔ دنیا مانده به این سلام کردن شما! خب آدم می‌تواند به‌نحوی سلام کند، پیسی بکند و بعد هم خلاصه برود و به کارش برسد که رعایت احترام بشود و تعظیمی هم بکند که [رضایت آنها هم تأمین بشود.]

عرض کردم که ما خودمان می‌توانیم مسائل را ارزیابی کنیم. و مخصوصاً شما که بهتر از ما می‌توانید نسبت به موقعیت، آنچه را سزاوار است انجام بدهید. علیٰکلّحال مطلب این است، مسئله این است. ما مطلب را خدمت شما عرض می‌کنیم، دیگر حالا انجام دادن و کیفیت پیاده کردن آن برعهدهٔ خود شما است. خب من که نمی‌توانم در آنجایی که برادرشوهر می‌آید بایستم و بگویم که چه‌کار کن، چند درجه خم شو، چند درجه راست شو، صدا را بالا ببر، سر را پایین بیاور، این را دیگر خود فرد باید ارزیابی کند. یا در مورد نشستن بر سر سفره با نامحرم، در موارد خانوادگی، انسان به هزار قسم می‌تواند مسائلی را ترتیب بدهد، بهانه‌هایی را بیاورد، به کیفیتی عمل کند که در این عمل قرار نگیرد،

ولی در نهایت اگر دید هیچ راهی نیست و اصلاً به‌طورکلی شیرازهٔ زندگی می‌خواهد پاشیده بشود، خب یک گوشهٔ سفره که نه مردی هست و نه زنی برود آنجا بنشیند. می‌گویند آقا مرض که ندارید! بسیارخوب ما گوش می‌دهیم، شما که می‌خواهید سر سفره باشید و همه چیز ازبین برود، شما که دارید دین ما را از ما می‌گیرید، خب اقلاً این آقا (این حرف ما که چیزی در آن نیست و اهانتی در آن نیست) بلند شود برود آن گوشهٔ سفره بنشیند، آن قسمت، قسمت مردها باشد نه‌اینکه صاف بنشیند جلوی چشم من.

یا اینکه این‌هم نه! برای اینکه رضایت حتماً جلب شود برادرشوهر دقیق مقابل در یک خط موازی بنشیند و بعد هم شروع به صحبت و فلان کند تا خوب قشنگ حالشان جا بیاید و رضایتشان جلب شود!

انسان می‌تواند مثلاً کناری برای خودش بنشیند و این‌هم در اینجا بنشیند. البته این در آن موردی است که هیچ راهی نیست ولی تا آنجایی که راه هست انسان بایستی که بتواند به توسطی و به وسائطی از این مسئله جلوگیری کند.

این را هم خدمت شما عرض کنم که بنده خودم مواردی را سراغ دارم که فساد از سر همین سفره درست شده است! و به همین جهت است که این مطالب را عرض می‌کنیم.

آخرین حالات انسان در طول زندگی، ملاک برای نحوهٔ سیر انسان در عالم برزخ

جواب: آن حالتی را که انسان، آن حالت را در آخر عمر دارد، همان حالت استمرار پیدا می‌کند، یعنی اگر در آخر عمر یک فرد اهل شقاوتی بود، این حرکت هم به همان کیفیت است، و اگر هم اهل سعادت بود، به همان کیفیت است. آن آخر عمر و آن حالات آخر، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. حر بن یزید ریاحی چه شد؟ آن آخرش برای او مهم بود، حالا قبلاً هرچه بوده، بوده، سیدالشهدا علیه‌السلام به قبل او کاری ندارد، الآن در چه وضعیتی است؟ آیا الآن متنبه است یا در همان مسائل قبل است؟ همین‌طور سایر موارد. عکس آن‌هم به همین کیفیت است.

سلوک زن در اطاعت از شوهر و حفظ کردن خود از ارتباط با نامحرم

جواب: بله! این مسئله به همان کیفیت است و خداوند هم در صورتی که در انسان، صدق و راستی را مشاهده کند، مطابق با رشد او، در هر موقع، مطلبی را به او خواهد فهماند که با مطلب قبل متفاوت خواهد بود.

لزوم اجتناب از برخورد با مردان نامحرم خصوصاً مردان غرض‌دار و لاابالی

جواب: خب بله! بهتر این است که ننشیند. البته یک وقت نامحرم است و کاری هم ندارد، مثل اینکه شما سوار تاکسی می‌شوید یکی جلو می‌نشیند و شما هم در عقب هستید و کاری ندارید، ولی یک وقت نه! همان‌طوری‌که عرض کردم یک فرد نامحرم است و یک چیزیش هم می‌شود و خلاصه بی‌نظر نیست، البته باز تشخیص آن با خود شما است، خب انسان در این‌گونه موارد نباید سوار بشود. و اتفاقاتی هم در این موارد افتاده است.

بین الطلوعین، زمان خواندن زیارت عاشورا در ایام محرم و صفر

جواب: خواندن زیارت عاشورا در هر روز از ایام محرم و صفر، اشکال ندارد.

جواب: در بین الطلوعین باید خوانده شود.

کفایت کردن قرائت زیارت عاشورا از دعای صباح در ایام محرم و صفر

جواب: اگر زیارت عاشورا را می‌خوانند، دیگر دعای صباح لازم نیست.

لزوم توبه از رنجاندن دیگران و دلجویی از آنها

جواب: بله.

جواب: نه‌خیر! باید دلجویی بشود.

لزوم عمل به تکالیف برای مقابله با وساوس شیطان

جواب: نه‌خیر، از نفس گذشته را به بنده نشان بدهید تااینکه...! همهٔ اینها مسائلی است که شیطان برای انسان تسویل می‌کند و می‌خواهد که راه فراری از آن تکالیف برای انسان پیدا کند. باید تکلیف را انجام داد.

رجحان اجتناب از آرایش در ایام محرم

جواب: مثل اینکه ایشان در اینجا خیلی دقت به خرج دادند! بنده از این چیزها خیلی اطلاع ندارم. البته اینها در حد متعارف اشکال ندارد ولی خب علیٰکلّحال این قضیه فرق می‌کند. یک وقت این تزیین برای شوهر است، این اشکال ندارد که انجام بشود ولی اگر برای خارج است، خوب است که نباشد. البته آن مسئلهٔ اول، آن ابرو برداشتن اشکال ندارد. علیٰکلّحال این مسائلی که مربوط به این قضیهٔ تزیین است، اینها همین‌طور است. عرض کردم یک وقت جنبه جنبه‌ای است که اگر انجام ندهند ممکن است برای افراد یک نقص تلقی شود، در این‌صورت، نه! اشکال ندارد که این انجام بشود. ولی یک وقت نه! فرض کنید که شخص حالا شوهر ندارد یا اینکه مثلاً برای شوهر او هم حتی مهم نیست و خیلی دربند این‌گونه مطالب نیست، خب در این موارد بهتر این است که این مسائل در غیر از این دو ماه باشد. و بهتر در این است که حداقل تا سوم امام که همان دوازدهم محرم است این مسائل نباشد که این فقط یک حالت احترام به این ایام تلقی بشود.

لزوم حیا و سنگینی زن درمقابل مردان محرم مثل برادر و...

جواب: خب بله! بین زن و مرد از این نقطه‌نظر تفاوتی نمی‌کند.

جواب: خب بله! همان‌طوری‌که عرض کردم هرچه زن بتواند سنگین‌تر باشد، این بهتر است و دلیلی ندارد که زن بخواهد خود را برای مردان محرم موجّه نشان بدهد. آنچه هست این است که زن باید برای شوهر به‌نحوی باشد که بتواند مورد رضایت او باشد، فقط همین، ولی نسبت به سایر افراد حتی پدر و برادر و...، نه‌خیر! یک‌هم‌چنین مسئله‌ای نیست، بلکه درمقابل آنها اشکالی ندارد که سنگین و رنگین و با همان مقتضیات خودش باشد.

زمان انجام اذکار و دستورات روزانه

جواب: این از اذان صبح است تا اذان صبح دیگر.

لزوم استفاده از انگشترهای زینتی در دست راست

جواب: بله به دست چپ نکنند، بلکه به دست راست کنند.

بین الطلوعین، زمان نزول رزق معنوی

جواب: در بین الطلوعین.

حسادت و راه مقابلهٔ با آن

جواب: حسادت این است که انسان احساس کند که چیزی را در قبال فردی فاقد است و آن را به‌دست نمی‌آورد. ولیکن اگر بداند که همه چیز به‌دست خدا است و آن نعمتی را که آن شخص دارد، خدا به او داده و اگر بخواهد به این شخص هم می‌دهد، بنابراین دلیلی برای این قضیه وجود ندارد. و باید خدا را مؤثر در همه چیز بداند و سعی کند که خود را نسبت به مسائل معنوی برای عبور از این مسئله برساند.

لزوم مراقبه برای عدم ارتکاب به معاصی

جواب: یعنی عمداً دیگر، نمی‌دانم منظور ایشان چیست؟!

جواب: بله! از عمد است.

جواب: کسی که غیبت می‌کند می‌تواند نکند، بله این عمدی است. یا کسی که غضب می‌کند آن‌هم عمدی است. یک وقت خارج از ارادهٔ انسان، مسئله‌ای انجام می‌شود، خب این یک مطلبی است [و اشکالی ندارد و عمدی به‌حساب نمی‌آید] ولی یک وقت نه! [خارج از ارادهٔ انسان نیست، خب این دو صورت باهم فرق می‌کنند.]

انسان وقتی که می‌خواهد غضب کند قدری به خود فکر کند و ببیند آیا این غضب در جای خودش است یا نه؟ و همین‌طور غیبت کردن. شما که دارید غیبت می‌کنید، این حرف‌ها را طوطی‌واری که

نمی‌زنید، اینها را در ذهن می‌آورید و بعد حرف می‌زنید، خب تو چرا این حرف را می‌زنید؟ بعداً هم پشیمان می‌شوید! خب بی‌خود پشیمان می‌شوید! غیبت کردید، کار خود را کردید، ذهنی را خراب کردید، کدورتی را ایجاد کردید، خب اینها تبعات دارد، تمام بدبختی ما از این غیبت‌کردن‌ها است. وقتی که می‌خواهیم حرف بزنیم خب ما هزار جور حرف داریم که بزنیم، دلیل ندارد که ما غیبت کنیم! چرا (بله) همهٔ اینها عمدی است و باید جلوی اینها گرفته شود و اینها تأثیر سوء دارد.

این را خدمت شما عرض کنم که آن چیزهایی را که فرمودند که خداوند می‌بخشد، آن چیزهایی است که از روی ندانم‌کاری باشد، از دست انسان دربرود، آدم بگوید عجب! من چرا این‌طوری کردم؟ من چرا فلان کردم؟ من که اهل این کار نبودم! من که اهل این حرف زدن نبودم! گاهی اوقات ممکن است انسان در صحبت، تند شود و یک وقت حرفی را بزند یا کاری را بکند، کاری که از روی جوانی است، از روی غفلت است و به مردم هم مربوط نیست، حق‌الناس هم نیست، اینها چیزهایی است که در صورتی که انسان توبه کند و پشیمان شود، خدا از انسان می‌گذرد. اما اگر چیزهایی است که مربوط به حق‌الناس است، غیبت مربوط به حق‌الناس است، خدا نمی‌گذرد. اگر کسی تهمت بزند، این مربوط به حق‌الناس است. انسان بدون تحقیق، مطلبی را به کسی نسبت بدهد، آیا می‌دانید این کار چه عواقبی به‌دنبال دارد؟! خدا از اینها نمی‌گذرد. انسان باید تحقیق کند، هر کسی که می‌خواهد باشد، سالک هم باشد خدا پدرش را درمی‌آورد! بنده چیزی را به رفیقی نسبت بدهم درحالتی‌که صحت ندارد، غلط است، این مسئله صحیح نیست، حالا چه رفیق چه غیر رفیق، تفاوتی نمی‌کند، همهٔ مردم. دستوراتی که در سلوک داده شده است، این دستورات فقط به رفقا اختصاص ندارد و این به همهٔ افراد سرایت دارد، به همسایه سرایت دارد، به همکار سرایت دارد، به مشتری سرایت دارد، شما که نمی‌توانید به مشتری دروغ بگویید و بگویید که آقا این جنس بهتر است بیا این را بگیر، حالا چون رفیق نیست آیا می‌توانید دروغ بگویید؟! آیا چون رفیق نیست می‌توانید سرش را کلاه بگذارید؟!

باقی ماندن تبعات گناه در نفس انسان در صورت عدم توبهٔ واقعی

جواب: علت این است که باید حسابی این مسئله‌ای که به‌وجود آمده، ازبین برود. شما غیبت کردید و کدورتی ایجاد کردید، باید بروید درستش کنید، به آن شخص بگویید که من غیبت کردم، من اشتباه کردم، من چه کردم. همین‌طور غیبت می‌کنید [و حالا می‌خواهید زود اثرش ازبین برود! نه، اینها تبعات دارد و تا آن تبعات هست اثرش هم هست.]

یک نفر در یک جا می‌گفت:

> من در مکه بودم، شب عرفات دیدم شخصی افراد را جمع کرده و دارد به ما تهمت می‌زند که فلان. بعد متوجه شد که اشتباه کرده، آمده بود آهسته درگوش من می‌گفت: «ببخشید ما غیبت کردیم، به شما تهمت زدیم!» گفتم: نه‌خیر! من نمی‌بخشم. همان‌طوری‌که افراد را جمع کردی و تهمت زدی الآن هم باید همان‌طور افراد را جمع کنی و به همه بگویی که من تهمت زدم. و آن شخص این کار را نکرد!

چطور آن موقع که داشتی غیبت می‌کردی رویت شد؟! گرفتاری ما این است، موقعی که داریم کار گناه انجام می‌دهیم، رویمان می‌شود، غیبت می‌کنیم، تهمت می‌زنیم، بد و بیراه می‌گوییم، بین دو نفر را به‌هم می‌زنیم، ولی وقتی که می‌فهمیم اشتباه کردیم می‌گوییم: ای داد بیداد حالا چه‌کار کنیم؟ گیر افتادیم؟ مانع ایجاد شده؟ در راه مانع ایجاد شده؟ اظهار شرمندگی که می‌کنیم خب اقدام به جبران کردن آن کار اشتباه را نمی‌کنیم. خب همان‌طوری که قبلاً به این عمل خلاف اقدام کردیم الآن هم با شهامت اقدام کنیم و بگوییم که اشتباه کردیم، اگر این کار را کردیم آن‌وقت اثراتش ازبین می‌رود.

جواب: نه! باز می‌گردد، اشکال ندارد.

نحوهٔ ارزیابی میزان تسلیم بودن نسبت به مسائل واقعی

جواب: هر کسی می‌تواند خودش را قیاس کند که آیا تسلیم است یا نیست. من چند شب پیش به یکی از مخدرات گفتم، الآن هم صریحاً عرض می‌کنم، خب این مجالسی که ما برای رفقا و دوستان می‌گذاریم، چه در مجلس عنوان، چه در مجلس غیر عنوان، مجلس مخدرات و...، آیا ما اطمینان داریم که هرچه می‌گوییم گوش می‌دهند؟ نه! این‌طور نیست. بنده قطع دارم بر اینکه مطالبی را که می‌گویم بسیاری از افراد به آن ترتیب اثر نمی‌دهند! از همین رفقا و از همین افراد! ترتیب اثر نمی‌دهند! بله به‌حسب ظاهر می‌آیند و خنده‌ای و تبسمی و فلان و از این حرف‌ها، بعد هم کار خودشان را می‌کنند و خیال می‌کنند که ما نمی‌دانیم! خیال می‌کنند که ما اطلاع نداریم! بنده قطع دارم. این به جای خود، ولی از آن‌طرف هم قطع دارم که بسیاری از دوستان و رفقا می‌آیند و گوش می‌دهند، می‌فهمند، می‌نویسند، ترتیب اثر می‌دهند، پیگیری می‌کنند و به نتایج آن هم می‌رسند و وقتی که حالات خودشان را برای من بیان می‌کنند می‌بینم این نتیجهٔ ترتیب اثر دادن است.

هر کسی باید قاضی خودش باشد و هر کسی باید وجدان خودش را محک قرار بدهد برای اینکه چقدر تسلیم است. مطالبی را که بنده عرض می‌کنم، إن‌شاءالله از پیش خودم نمی‌گویم، آنچه را از بزرگان شنیدیم، آنها را می‌گویم و سعی می‌کنم که از خودم قاطی نکنم، داخل نکنم. مطالب، مطالب آنها است و دوستان وقتی که این مطالب را می‌شنوند باید تصور کنند که همان بزرگانند که حضور پیدا کردند و دارند به ایشان می‌گویند.

شما خیال می‌کنید زمان مرحوم آقا چه بود؟ خب بعضی از شما شاید زمان ایشان را ادراک کرده باشید و موفق به زیارت ایشان شده بودید ولی اکثراً نه! ایشان را ندیدند. بنده در زمان مرحوم آقا پای صحبت ایشان می‌نشستم و می‌دیدم که ایشان حرف می‌زدند و از چشم افراد، مثل باران اشک می‌ریخت، ولی به‌اندازهٔ یک الاغ نمی‌فهمیدند، مثل یک الاغ نمی‌فهمیدند! دلیلش چیست؟ دلیلش این است که تا ایشان از دنیا رفتند، آنها خودشان را نشان دادند. پس این اشک‌ها از کجا دارد می‌آید؟! این بَه‌بَه و چَه‌چَه دارد از کجا می‌آید؟! به‌اندازهٔ یک الاغ نمی‌فهمیدند و هنوز هم نمی‌فهمند! حرکاتشان نشان می‌دهد، بیایید نگاه کنید ببینید که چه خبر است؟! خانه‌ات آباد!

لذا به من فرمودند: (قبلاً خدمت شما عرض کردم)

> فلانی! برو به فکر خودت باش و به‌دنبال کار خودت باش، اینها تو را می‌برند در مجالسشان و مانند شمع از نور و گرمای تو، برای نور و گرمای محفلشان استفاده می‌کنند و این وسط تو مثل شمع آب شدی و عمرت ازبین رفته است! برو به فکر خودت باش.

این حرف را مرحوم آقا چه وقتی به من زدند؟ سه ماه قبل از اینکه از دنیا بروند، آخر عمرشان. چندتا به حرف آقا گوش دادند؟ فتنه‌ای که بعد از زمان مرحوم آقا اتفاق افتاد سر چه بود؟ سر این بود که به حرف‌های آقا گوش ندادند. به مبانی آقا عمل نکردند. در آخر جلد دوم *اسرار*، من فقط نمایی را نشان دادم،[1] چیز دیگری نگفتم! مطلبی را فاش نکردم! مسئله‌ای را نگفتم که این‌قدر سر و صدا شده!

فقط یک چیزی گفتم که بدانید من آنچه را می‌گویم شایعه نیست، مصداق تعیین می‌کنم، آهان این! این قضیه! این مسئله! این مطلب! جزئی بیان کردم، مصداق آوردم، این‌هم دلیل آن، این‌هم مسئلهٔ آن، تااینکه نگویند من کلی‌گویی می‌کنم و همین‌طوری یک چیزی می‌پرانم، مصداق را هم تعیین کردم، بفرمایید

---

[1]. *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۵۰۴.

این. البته اسم کسی را در اینجا نیاوردم، به‌خاطر احترام و حرمت خود افراد. حالا همه اسم او را می‌دانند، خب بدانند، می‌خواستند نکنند! خودشان کردند، می‌خواستند نکنند. آن دیگر تقصیر بنده نیست. اینها چه کسانی بودند؟ اینها شاگرد بیست سالهٔ مرحوم آقا بودند! بیست سال صحبت‌های ایشان را می‌شنیدند، در نمازهای ایشان شرکت می‌کردند و بَه‌بَه ها و چَه‌چَه ها و فلان و چیزهای دیگری که ما می‌دانیم! اما اینها چه شد؟! رفت. هر کسی خودش می‌داند که تا چقدر تسلیم است؟ شخص رفته از او سؤال کرده و گفته که «آقا این حرفی که تو می‌زنی خب بلند شو برو این حرف را با فلانی، یعنی با من، بزن، گفته: "نمی‌خواهم، ما کار خودمان را می‌کنیم!" خب این چیزی نفهمیده، چیزی ادراک نکرده، این یعنی نمی‌خواهم تسلیم بشوم دیگر! نمی‌خواهم تسلیم بشوم! معنایش این است دیگر.

جواب: بله درست است. به همان اندازه تسلیم نیستیم. این مسئله مسئله‌ای است که انسان خودش می‌تواند مطالب را ادراک بکند.

خب دیگر وقت خیلی گذشت. الآن تقریباً حدود دو ساعت می‌شود و ظاهراً ما هم مثل سابق به وعدهٔ خود وفا نکردیم، گرچه سه یا چهار ورق دیگر بیشتر باقی نمانده، بنده اینها را می‌برم و إن‌شاءالله در جلسهٔ بعد با توفیق خداوند به سایر مطالبی که مورد سؤال رفقا است بپردازیم.

همان طوری‌که عرض کردم هر سؤالی که به نظر می‌رسد، آن سؤال را مطرح کنید، البته در محدودهٔ همان مسائلی که عرض کردیم (مسائل شرعی و سلوکی و...). در این راه نباید شبهه‌ای وجود داشته باشد. نباید کتمانی وجود داشته باشد. مسائل جزئی و شخصی، مربوط به هر شخصی است. آنچه موجب باز شدن مسیر است، باز شدن راه است، باز شدن مبانی و مسائل است، اینها باید گفته بشود، باید صحبت بشود، باید جوانب قضیه و مطلب بیان بشود تا نقطهٔ ابهام باقی نماند. این نقطهٔ ابهام‌ها کار دست انسان می‌دهد و خدای‌ناکرده ممکن است موجب شود که یک خطای غیر قابل بازگشتی از انسان سر بزند. و بحمدالله هنوز نیم‌نفَسی باقی است و آنچه باید خدمت رفقا و دوستان عرض بشود، بنده عرض کردم و تا آنجایی هم که خدا اجازه بدهد باز مطالبی هست که به عرض رفقا می‌رسانم.

رفقا باید بدانند که آنچه را بنده مطرح می‌کنم ممکن است اثرش چند سال بعد پیدا بشود، مربوط به این موقع نباشد. از همین موقع باید به فکر افتاد که چند سال بعد دیگر دیر است. بعضی از مسائلی را که الآن مشاهده می‌کنید، اینها مربوط به ترتیب اثر ندادن است به آنچه در سال‌های قبل گفته می‌شد و تذکر داده می‌شد و بنده می‌دیدم که ترتیب اثر داده نمی‌شود! خب بنده چه کنم؟ آنچه را به نظر می‌رسد می‌گویم و خواست و اُمنیه و آرزوی من این است که جلوی وقوع حوادث و پدیده‌ها را از سرچشمه بشود گرفت نه‌آنکه آب زیاد شود و خلاصه جوی و ساکن محل را ببرد! اگر این مطالبی که خدمت رفقا عرض می‌شود، همین حرف‌هایی که امروز زدیم، همین مطالبی را که امروز گفتیم، اگر از الآن به آن ترتیب اثر داده شود خب راه انسان هموار می‌شود و آدم جلو می‌آید، دیگر اصلاً وقتی که بعد یک‌همچنین قضایایی پیش بیاید می‌خندد، به جای اینکه آن قضیه او را به زمین بزند انسان خیلی آرام رد می‌شود کأنَّ چیزی اتفاق نیفتاده است. ولی وقتی که ترتیب اثر داده نشد و صرفاً به استماع این مطالب بسنده شد و انسان خود را [دل‌خوش به این مطالب کرد بعداً دچار مشکلاتی خواهد شد.]

چقدر مرحوم آقا می‌فرمودند: «همیشه سالک باید خودش را محک بزند»؟ محک بزند سر چه؟ آیا سر سفرهٔ حلوا یا برنج زعفرانی باید محک بزند؟ نه، سر آن مسائلی که با نفس او درتقابل است، آنجا باید محک بزند والاّ حلوا و خورشت قورمه‌سبزی و برنج زعفرانی خوردن که محک زدن ندارد، تجربه ندارد. باید مرتب خود را محک زد، مرتب خود را در آزمایش قرار داد، مرتب خود را جلو ببریم، مرتب جلو ببریم، مرتب خود را به‌دست حوادث نسپاریم و از این موضوع غافل باشیم.

این می‌شود سلوک عقلانی که در این سلوک عقلانی، انسان خودش استاد خودش خواهد بود، انسان خودش، راهبر خودش خواهد بود. البته مطالب گفته می‌شود، مسائل گفته می‌شود، بعد انسان

جامۀعمل می‌پوشاند. پدر ما این‌طوری بود که شد علامه طهرانی و ولیّ الهی و عارف کذایی و کذایی. او ننشست که هرچه استادش می‌گوید گوش بدهد، خودش جلو جلو می‌رفت، خودش آنچه را می‌دید عمل می‌کرد، مگر همه چیز را باید استاد بگوید؟! آقا اجازه هست چه‌کار کنیم؟ آقا اجازه هست چه‌کار کنیم؟ آقا اجازه هست...؟ آقا می‌فرمودند: «برای مرغ و خروس منزلشان هم به ما تلفن می‌کنند ولی چیزهای اساسی و ضروری که به آنها می‌گوییم ترتیب اثر نمی‌دهند!» یک ولیّ‌خدا دارد این حرف را می‌زند! التفات می‌کنید؟! همۀ اینها بازی دادن خود و دیگران است و سرگرم شدن در توهمات و تخیلات است.

باید از خدا بخواهیم که پیوسته لطف او شامل حال ما بشود؛ و ما را از راهروان واقعی این مکتب قرار دهد؛ و آنچه را مورد نظر اولیاء و زعمای این مکتب و این راه است، در ما به برکت صاحب ولایت جامۀعمل بپوشاند.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد